

دوفصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۱۴، پیاپی ۹۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

بینش و روش در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری حمدالله مستوفی قزوینی

ذکرالله محمدی^۱

مسعود آدینه‌وند^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/ ۲۷

چکیده

حمدالله مستوفی قزوینی از مورخان و رجال دیوانی عصر ایلخانان بوده که با اثرپذیری از پیشینیان و نیز تأثر از روزگار خود، به نگارش آثارش در حوزه‌های تاریخ، شعر و جغرافیا روی آورده است. بینش مستوفی، ترکیبی از عقل‌گرایی و مشیت‌باوری، و روش او نیز متأثر از معرفت‌شناسی اش به تاریخ، آمیزه‌ای از شیوه انتقادی و روایی با ساده‌نویسی و تکیه بر استنادهاست. در پژوهش حاضر، فرض بر آن است که مستوفی به‌عنوان مسلمانی متدین برخلاف بسیاری از مورخان معاصر و قبل از خودش، ضمن اثرپذیری از نگاه سنتی، مؤلفه‌های نقد و سنجش روایات و نگاه

۱. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین؛ zkmohammadi@ikiu.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین؛

masoud.adineh66@yahoo.com

منطقی را در آثار خود منعکس کرده است. هدف از مقاله پیش‌روی، آن است که با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، رابطه میان بینش مستوفی با سبک تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری او روشن و به این پرسش، پاسخ داده شود که بینش تاریخی مستوفی بر تاریخ‌نگاری او چه اثری گذاشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند نظام فکری این مورخ دیوانی، مبتنی بر دو رویکرد روایی و انتقادی، و نگاه مشیت‌باورانه بوده و او ضمن سلطنت‌گرایی و دفاع از ایلخانان ایرانی، اطلاعات فراوانی را دربارهٔ اوضاع نابسامان سیاسی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی ایران در دوران مغولان و ایلخانان ثبت کرده است.

واژه‌های کلیدی: حمدالله مستوفی، ایلخانان، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگری، عقل‌گرایی، مشیت‌گرایی.

۱. مقدمه

حملهٔ مغولان از بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخ ایران و ممالک هم‌جوار در سده‌های میانه بود که تبعات سنگینی را برای حیات اجتماعی - اقتصادی مردم در پی داشت. این واقعه به ازهم‌پاشیدگی و انهدامی گسترده انجامید و سبب ویرانی بسیاری از شهرهای آباد شد. شاهد این مدعا گزارش‌های مورخان معاصر مغولان مانند عظاملک جوینی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، و صاف‌الضره، ابن‌اثیر و حمدالله مستوفی است که هر کدامشان گوشه‌ای از این ویرانگری‌ها را بیان کرده‌اند. این وضعیت ناآرام تا زمان تأسیس دولت ایلخانی با وقفه‌هایی ادامه داشت و پس از این رویداد، مرحله‌ای جدید در زندگی آن‌ها به‌وجود آمد؛ زیرا آنان با بهره‌گیری از نسل دیوان‌سالار ایرانی به ترمیم خرابی‌ها و ادارهٔ مملکت مبادرت ورزیدند. یکی از میراث‌های ماندگار عهد سلطهٔ مغول بر کشورمان، آثار مکتوب در حوزه‌های تاریخ و ادبیات است. از طرف دیگر، سنت تاریخ‌نویسی در ایران، قدمتی دیرینه داشت و خود حکام مغول نیز علاقه‌ای وافر به ثبت وقایع نشان می‌دادند. گسترش روابط میان شرق و غرب، ایجاد تمرکز سیاسی و رقابت با همسایگان، آنان را

برای بازسازی مُصرت‌تر می‌کرد و در نتیجه این عوامل، حیات فکری تاحدی احیا شد، فن تاریخ‌نگاری و فعالیت مورخان رونق گرفت و سپس مورخان برجسته ظهور کردند که خاطره ناخوشایند حمله مغول و تجدید حیات در عصر فرمانروایی ایلخانان را برای آیندگان یادگار گذاشتند.

بخشی از حیات تاریخ‌نگاری در دوره ایلخانان را دیوانیان شکل داده‌اند و از مهم‌ترین این افراد، حمدالله مستوفی قزوینی را می‌توان نام برد. او از خاندان قدیمی مستوفیان بود، از نوجوانی به خدمت ایلخانان درآمد و با استفاده از وضعیت مالی و اجتماعی مناسب خود به نگارش آثاری در حوزه‌های تاریخ، شعر و جغرافیا همت گماشت؛ با وجود این، بیشتر به مورخ، مشهور است و تاریخ‌نگاری‌اش به علت برخورداری از خصوصیات هم‌چون گستردگی و سادگی سبک نگارش، تنوع مطالب، داشتن رویکرد اجتماعی - اقتصادی و ادبی به جامعه و نه صرفاً قهرمان‌نگری و نخبه‌گرایی، و عقل‌گرایی نسبی، شایان توجه است. او به علم‌بودن و موضوع‌محوری تاریخ اعتقاد داشت و برپایه منابع مکتوب، شفاهی و مهم‌تر از همه براساس مشاهداتش، همچنین به واسطه شغل دیوانی و دسترسی به اسناد و مدارک دولتی، منبعی عظیم از اطلاعات درباره عصر خود را برجای گذاشته است. از طرفی، اندیشه و بینش تاریخ‌نگارانه این مورخ به علت نداشتن تحلیل انتقادی در مقایسه با مسکویه و ابن‌خلدون، به کارنگرفتن علوم عقلی و حکمت عملی و فلسفه، و اثرپذیری از نگاه شریعت‌باورانه و مشیت‌گرایانه به حوادث، نمادی از رویکرد سنتی به تاریخ و تاریخ‌نگاری است؛ گرچه هم‌زمان از نگاه انتقادی و عقلی به مسائل نیز برخوردار بوده است.

با وجود اهمیت آثار مستوفی که گنجینه‌ای از اطلاعات درباره حیات مردم ایران در دوره مغول و قبل از آن را به دست می‌دهند، او و آثارش هنوز به صورتی شایسته بررسی نشده‌اند و بینش تاریخ‌نگاری وی به درستی واکاوی نشده است. بررسی همین خلأ، هدف اصلی از نگارش این مقاله است.

درحوزه پیشینه پژوهش حاضر می‌توان گفت ادوارد براون^۱ در کتاب *تاریخ ادبیات ایران*، آثار حمدالله مستوفی و محتوای کلامش را به شکل توصیفی معرفی کرده و تا این تاریخ، یک همایش در دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان در سال ۱۳۸۶ به مناسبت بزرگداشت این دولتمرد مورخ، برپا شده که اکثر مدخل‌های آن به شرح آثار و احوال مستوفی اختصاص یافته‌اند. منوچهر مرتضوی نیز در کتاب *مسائل عصر ایلخانان*، به آثار مستوفی اشاراتی کرده است؛ علاوه بر آنچه گفتیم، مقالاتی دیگر نیز درباره مستوفی در دست هستند که در هر کدام از آن‌ها به گوشه‌هایی از کار این مورخ پرداخته شده است؛ از جمله هاشم آقاچری و احمد فضلی (۱۳۸۸) در مقاله «بازیابی مفهوم ایران زمین در آرا و آثار حمدالله مستوفی»، به مبحث ایران‌گرایی مستوفی پرداخته‌اند و چارلز ملویل^۲ در مقاله‌ای (Hamd Allah Mustawfi's Zafarnamah and the Historiography of the Late Ilkhanid Period)، بیشتر به جنبه شعری کار او توجه کرده‌اند. در پژوهش حاضر با ترسیم فضای فکری و اجتماعی عصر فرمانروایی ایلخانان، اندیشه تاریخ‌نگرانه و تاریخ‌نگارانه مستوفی را مدنظر داشته‌ایم. نگرش تاریخی مستوفی بر روش تاریخ‌نویسی وی اثر گذاشته و او تاریخ را علم و شاخه‌ای دانسته است که در آن، سرگذشت اقوام مختلف در بستر زمان بررسی می‌شود. او با این رویه، تلفیقی از روش‌های توصیفی، علی و انتقادی را به کار گرفته و این ویژگی‌ها آثار او را از وقایع‌نگاری صرف دور کرده‌اند.

۲. زندگی، دوران و حیات علمی مستوفی

حمدالله مستوفی قزوینی از دولتمردان، شاعران، منشیان، نویسندگان و جغرافی‌دانان عصر ایلخانان بود. گرچه امروزه، وی بیشتر به مورخ، معروف است، چنان که خود گفته: «شغل بنده، این فن [تاریخ‌نویسی] نبوده و اسلاف و اقربای او به صنعت تحریر و سیاحت مرسوم گشته‌اند» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۳). برخلاف بسیاری از مورخان که اطلاعات زیادی درباره احوال آن‌ها در متون دیگر موجود است، درباره زندگی حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی و خاندانش، تنها در آثار او اطلاعاتی وجود دارد و

1. E. Browne
2. Ch. Melville

مورخان معاصر با وی و پس از او چندان درباره‌اش سخن نگفته‌اند. مستوفی در پایان کتاب *تاریخ‌گزیده*، شرحی درباره‌ی خاندانش به‌دست داده و مستوفیان را قدیمی‌ترین خاندان آن منطقه دانسته و نسبش را به حر بن یزید ریاحی و خاندانی عرب رسانده است. جد اعلای او، فخرالدوله ابو منصور کوفی در سال ۲۲۳ق. به حکومت قزوین گماشته شد (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۱۲-۸۱۱). اجداد این مورخ، مقام مستوفی‌گری داشتند؛ لذا این لقب از آن جهت به خاندانش داده شده بود. در سنت تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی، همچون مسیحیت، مورخان عموماً متعلق به خاندان‌هایی سرآمد، از جمله دیوانیان بودند (راینسون، ۱۳۸۹: ۲۲۶-۲۲۷). او در نیمه‌ی نخست از قرن هشتم هجری قمری به کارهای استیفا و امور مالی از سوی ایلخانان مشغول بود و بسیاری از افراد خاندانش نیز در کارهای دولتی حضور و از نزدیک با حکومت مرکزی ارتباط داشتند؛ مثلاً دو برادر وی به نام‌های فخرالدین احمد و زین‌الدین محمد در دیوان‌های مختلف، مشغول فعالیت بودند و پسرعمویش به نام فخرالدین محمد مستوفی با همکاری امیربوقا امور مملکت ایلخانی را اداره می‌کردند (اقبال، ۱۳۸۴: ۲۳۲ و ۵۲۳)؛ بنابراین، حمدالله مستوفی در روزگار خود، از نخبگان به‌شمار می‌رفت. وی صراحتاً سال تولدش را ذکر نکرده است؛ ولی براساس زمان نگارش آثارش می‌توان تاریخ تولد وی را محاسبه کرد. این مورخ، نگارش *ظفرنامه* را به گفته‌ی خودش در سال ۷۳۵ق. به پایان رسانده و تألیف این اثر، پانزده سال طول کشیده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۷۷: ۲/ ۱۴۷۳)؛ با این حساب می‌توان گفت حمدالله در سال ۷۲۰ق. نگارش این اثر را آغاز کرده و به گفته‌ی خودش در آن زمان، چهل ساله بوده است؛ بدین ترتیب، سال تولد او احتمالاً ۶۸۰ق. بوده و در زمان نگارش این دیوان، سنش به چهل رسیده است. زمان مرگ این مورخ، دقیقاً مشخص نیست و بعد از نگارش *نزهة القلوب* در سال ۷۴۰ق. دیگر اسمی از او وجود ندارد.

اوضاع کشور در عصر فرمانروایی غازان‌خان و وزارت خواجه رشیدالدین^۱ در مقایسه با قبل از آن تغییر بسیار کرد و امور مختلف سامان یافت و در پرتو اصلاحات صورت گرفته در این دوره، عرصه برای نگارش آثاری در حوزه تاریخ و منعکس کردن وضعیت آن زمان، فراهم شد. حمله مغول بر بالندگی فکر و فرهنگ ایران اثرهایی فاجعه‌بار گذاشت؛ اما دقیقاً طی همین دوره نامیمون، فن تاریخ‌نگاری فارسی به اوج شکوفایی رسید و تاریخ‌نویسان با توجه به دسترسی به اسناد دیوانی و تاریخی، شاهد بسیاری از رخدادها بودند (ریپکا، ۱۳۸۹: ۵۸۵)؛ بنابراین، حمدالله مستوفی، محصول چنین زمانی بود که در آن، علاقه به ثبت رویدادها و انعکاس اوضاع نابسامان جامعه، مورد توجه نویسندگان و حکام قرار گرفت و بی‌شک، این وضعیت بر پویایی فکر بسیاری از آنان اثر گذاشت. این تاریخ‌نگار بسیاری از اطلاعات درباره دوران خود را به صورت مستقیم دیده و سفرهای زیادی کرده بود و به اسناد حکومتی نیز دسترسی داشت؛ اما بخشی عمده از محتوای آثارش به نوعی کپی‌برداری از آثار کسانی همچون طبری، ابن‌اثیر، فردوسی و خواجه رشیدالدین است. پایگاه طبقاتی مستوفی نیز در شکل‌گیری اندیشه و جهان‌بینی‌اش مؤثر بود. او با خانواده خواجه رشیدالدین در ارتباط بود و تاریخ‌گزیده را به شمس‌الدین، پسر او تقدیم کرد و رونق کار هولاکو و آباقا را به واسطه وجود او دانسته است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۵۹۳). یکی از مهم‌ترین تبعات ایلغار مغول، نابسامانی اوضاع مالی مملکت بود که تا عصر غازان‌خان ادامه داشت. ناامنی، تعدی حکام، وضع مالیات و صدور برات نیز مزید بر علت می‌شد و خواجه رشید که در امور مالی مداخله‌ای نمی‌کرد، در چنین وضعیتی، زمام امور مالی را به مستوفی داد (رجب‌زاده، ۱۳۵۳: ۱۴۶-۱۵۲). احراز این منصب دولتی در ماهیت تاریخ‌نگاری حمدالله و رویکرد تمرکزگرایانه او نقشی اساسی ایفا کرد.

سرچشمه‌های فکری این تاریخ‌نگار را خود او تقریباً معرفی کرده و با ذکر مآخذ مورد استفاده‌اش در مقدمه آثار خویش^۲ در واقع، افراد و جریان‌های دخیل در معرفت‌شناسی خود

۱. ذکر اصلاحات غازان در این مقال نمی‌گنجد؛ ولی به موجب اثرهای فراوانی که بر حیات فکری گذاشته است، برای کسب اطلاع بیشتر ر.ک: بویل، «علوم دقیقه در ایران عهد سلجوقی و مغول»، در تاریخ کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۹، صص ۷۹-۳۵۴.

۲. برای آگاهی از فهرست کامل افراد و منابع مورد استفاده مستوفی ر.ک: قسمت‌های مقدماتی از آثار این مورخ.

خود را نشان داده است. اثرگذارترین شخصیت بر حیات علمی و فکری مستوفی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله بود. وی ضمن تأکید بر مجالست و داشتن ارتباط نزدیک با این خواجه، درباره تأثیر این روابط بر شکل‌گیری اندیشه تاریخ‌نگاری خود، این‌گونه سخن گفته است: «بنده را به شرف ملازمت بندگی حضرت مخدوم سعید شهید، خواجه به‌راستی... عماد الاسلام و المسلمین مکرم گردانید...» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۲). بی‌شک، این مسئله در فراهم کردن زمینه مساعد برای کار مستوفی، نقشی اساسی داشته است. در پی نگاهی به ساختار و مطالب کتاب *جامع‌التواریخ*، به روشنی درمی‌یابیم حمدالله با استفاده از الگوی این کتاب، *تاریخ‌گزیده* را نوشته و در واقع، این اثر از منابع فکری او بوده است. *نسبنامه مغولان* را از خواجه گرفته (همان: ۵۶۴-۶۲۳) و بدین ترتیب، مستوفی مورخی بوده که آرای شبه‌اندیشه‌های خواجه رشید داشته است و به طور کلی، آن‌ها دارای گرایش‌هایی مشابه بوده‌اند (ریپکا، ۱۳۸۹: ۵۸۷). خواجه رشیدالدین، بزرگ‌ترین وزیر اصلاحگر و دانشمند ایلخانان بود که حمدالله مستوفی را از الطاف خود بهره‌مند کرد و مورد توجه او قرار داشت و در مقابل، به شدت از وی تمجید می‌کرد. دید مذهبی، مشیت‌باوری، خلقت بشر و آفرینش عالم مورد نظر او را دارد؛ گرچه خواجه مباحث نظری تاریخ را بهتر بررسی و مطرح کرده است (همدانی، ۱۳۹۲: ۱/ ۲۹-۴۰).

از حمدالله مستوفی، سه اثر مهم برجای مانده که در بررسی تحولات صورت گرفته در اواخر دوره ایلخانی، راهگشاست:

نخست، *تاریخ‌گزیده* که تاریخ عمومی یا جهانی‌ای (درباره جهان طبق تصور رایج در آن زمان) مختصر از هنگام آفرینش بشر تا سال ۷۳۰ق. است و مؤلف، آن را به وزیر وقت، خواجه غیاث‌الدین محمد پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله تقدیم کرده است (اقبال، ۱۳۸۴: ۵۲۴). این اثر در واقع، خلاصه کتب قبلی است؛ گرچه ابواب پنجم و ششم را خود مؤلف نگاشته است. وقوع حوادث مهم و علاقه حاکمان به ثبت این رویدادها تاریخ‌نگاری را در مسیر تعالی قرار داد و از این رهگذر، تواریخی پدید آمدند که در حیطه تاریخ عمومی، واقع بودند (اشپولر، ۱۳۸۸: ۹۶). مستوفی نیز از مورخان دیوانی‌ای بود که *تاریخ‌گزیده* و *ظفرنامه* را به این شیوه نگاشت. او *تاریخ‌گزیده* را با شرح احوال انبیا شروع کرده و پس از

ذکر سلسله‌های ایران باستان، زنجیره حکومت‌ها را تا عصر خود ادامه داده است. زین‌الدین پسر حمدالله، ذیلی بر این کتاب نوشته است که حوادث سال‌های ۷۴۲-۷۹۴ق. را دربر می‌گیرد (Melville, 1998: 1-2).

دیگر اثر مهم تاریخی حمدالله، *ظفرنامه* است. این قصیده، مشتمل بر ۷۵ هزار بیت است و با الگوپذیری از *شاهنامه فردوسی*^۱ سروده شده است. *ظفرنامه*، تاریخ منظوم ایران و اسلام (ایران دوره اسلامی) از زمان حیات پیامبر (ص) تا هنگام نظم این اثر در سال ۷۳۲ق. (طبق گفته مستوفی: ۷۳۵ق.) است (براون، ۱۳۳۹: ۳/۱۳۸)؛ البته حجم این اثر از *شاهنامه* بیشتر است و مدت‌ها بعد، ذیلی بر آن اثر نوشته شد که در حال حاضر، سه نسخه از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه لنینگراد نگهداری می‌شود (رستگار، ۱۳۷۷: پیشگفتار). *ظفرنامه* حمدالله مستوفی، اولین اثر در حوزه تصحیح انتقادی متون (تصحیح و تنقیح متن *شاهنامه فردوسی*) نیز به‌شمار می‌رود (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۰ الف: ۱ / مقدمه)؛ گرچه به‌عنوان رویکردی نوین در عصر جدید رونق یافته است.

اثر بعدی این موزخ، *نزهة القلوب* نام دارد که یکی از مهم‌ترین آثار جغرافیایی پدید آمده در قرن هشتم هجری قمری به زبان فارسی نیز به‌شمار می‌رود. این کتاب در سال ۷۴۰ق. نوشته شده است و در میان کتاب‌های حوزه جغرافیا به زبان فارسی، مزیت جامعیت و بسط دارد (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۸: ب: ۹).

مستوفی ظاهراً اثر چهارمی نیز دارد که ترجمه کتاب *نهایة الارب فی الاخبار الملوک الفرس و العرب*، موسوم به *تجارب الامم فی الاخبار ملوک العرب و العجم* با موضوع تاریخ پیامبران و پادشاهان ایران و عرب تا زمان حمله تازیان است که به‌دستور اتابک نصره‌الدین احمد لر، فرمانروای لرستان برگردان شد (اشراقی، ۱۳۸۶: ۳۶۴-۳۶۶). این کتاب به‌قلم شراحیل شعبی در سال ۷۵ق. نگاشته و سپس الگوی نگارش آثار بعدی مخصوصاً کتاب طبری شده است؛ بنابراین، گرچه مستوفی در حوزه‌های مختلف

۱. برای بررسی رابطه این دو اثر ر.ک: ابوالعلاء سودآور، «شاهنامه و ظفرنامه مستوفی»، ایران‌شناسی، س ۷، ش ۴،

قلم‌فرسایی کرده، نکته بسیار مهم، غلبه صبغه تاریخی در آثار وی است؛ به گونه‌ای که وی حتی در *نزهة القلوب*، تاریخ برخی حکام و نیز نحوه مملکت‌داری و رفتار آن‌ها را بیان کرده است (حمیدی، ۱۳۷۲: ۳۳۸)؛ بدین ترتیب، بی‌جهت نیست که حمدالله بیشتر به‌عنوان یک مورخ، معروف است تا شاعر و جغرافی‌نگار.

۳. پیش‌تاریخی حمدالله مستوفی

جهانبینی و نوع نگرش مستوفی به پدیده‌های تاریخی و مباحث نظری تاریخ در آثار او در فصل یا قسمتی جداگانه تشریح نشده است و برای بررسی این مسئله مهم باید بینش او را از لابه‌لای آثارش به‌دست آورد.

۴. تاریخ و علم تاریخ در اندیشه مستوفی

در حوزه مباحث نظری، اساسی‌ترین سؤال درباره علم تاریخ و فلسفه آن، چیستی تاریخ است که گرچه درباره آن، نظرات متفاوت و گاه متضاد بیان شده است، از موضوعات بنیادین در علم تاریخ محسوب می‌شود و در هر دوره، با توجه به نوع نگاه مورخ و مقتضیات زمان، تعریفی خاص از آن وجود دارد؛ همچنین درباره چیستی علم و نسبت تاریخ با آن، نظرهای بیان‌شده، یکسان نیستند. در شکل نالغ (Knowledge)، علم، عبارت از معرفتی سازمان‌یافته و دانستنی‌هایی دربرابر ناآگاهی است (مفتخری، ۱۳۹۰: ۹-۱۰)؛ بنابراین باید بین دو شق علم (تجربی و شناخت به‌طور عام)، تفاوت قائل شویم. علم تاریخ به‌عنوان یکی از شاخه‌های دانش، عبارت از مطالعه خود تاریخ (عرصه فعالیت انسان) است؛ گرچه بر سر آن نیز اتفاق نظر وجود ندارد و دیدگاه‌های بیان‌شده با یکدیگر متفاوت‌اند.

حمدالله مستوفی در آثارش برخلاف افرادی همچون بیهقی و مسکویه، درباره این واژه مانند دیگر مباحث نظری در حوزه‌های تاریخ و فلسفه، به‌صورت مستقل و مفصل سخن نگفته است؛ ولی با عنایت به اینکه گزینش خبر و تحلیل رویدادها نزد هر مورخی، نشان‌دهنده دیدگاه او درباره تاریخ است، با غور در آثار مستوفی و کیفیت نگرش او به تاریخ و جهان، معلوم می‌شود وی در مواردی، این مبحث را مطرح کرده؛ گرچه در تمام

آثارش این رویه را در پیش نگرفته است. مستوفی از مورخان دوره گذار بوده و مبانی نظری تاریخ‌نگاری در این دوره که با یورش مغولان آغاز شد، بحثی خطابی-دینی است؛ از این روی، در نوشته‌های این دوره، حوادث با تکیه بر درکی از تاریخ حقیقت ظهور و بطون ایمان با توجه به درک مورخان از آن توضیح داده شده است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۹۶-۲۹۷). حمدالله تاریخ را با استفاده از واژه «علم» به کار گرفته و در جایی اذعان داشته است: «اکثر اوقات شریفه... به مجالست با اهل علم و مباحثت علوم، خصوصاً علم تاریخ مشغول بوده است» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۲) و هنگام تمجید از فردوسی نیز گفته است: در علم تاریخ ازین خوش سخن سزد گر کنی تازه کار کهن (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۰: ۱۶/۱)؛ بنابراین، وی تاریخ را علمی مستقل دانسته است.

مستوفی همچون بسیاری از مورخان ایرانی-اسلامی که از موقعیت خود برای احیای فرهنگ ایرانی استفاده می‌کردند، در تلفیق و مرتبط کردن تاریخ ملی و تاریخ اسلامی کوشیده است. باب اول از تاریخ‌گزیده درباره پیامبران و باب چهارم آن درباره شاهان^۱ ایران تا عصر مغول است. مورخ در این زمینه، تحت تأثیر افرادی همچون طبری بوده و اثر او در واقع، بخشی فشرده از *تاریخ الرسل و الملوک* است؛ بنابراین، تاریخ و به عبارت بهتر، علم تاریخ از نظر مستوفی، شرح زندگی بزرگانی همچون پیامبران و پادشاهان است. او تفکر کاملاً تقدیرگرایانه نداشته و انسان‌ها را در ساختن تاریخ، سهم دانسته است؛ حال آنکه در برداشت خدامحور از تاریخ به گفته رابینسون: «موتور محرک بی‌صدایی که آن را به پیش می‌راند، نه تضاد طبقاتی، منافع شخصی افراد و پیشرفت، که اراده خدا بود که مستقیم، یعنی با معجزه و یا از طریق وساطت افراد نخبه‌ای چون پیامبران، شاهان و... اعمال می‌شد» (رابینسون، ۱۳۸۹: ۲۵-۲۲۴)؛ بنابراین، مستوفی نیز به تأثیر از چنین نگاهی معتقد است همه افراد مانند این نخبگان نمی‌توانند تاریخ‌ساز باشند. او تاریخ را به حکمت عملی

۱. این مسئله به میزانی زیاد، ناشی از تعلق خاطر به هویت ایرانی، یادآوری و تعریف تازه اندیشه ایرانی‌شهری و همچنین تأکید بر مفاخر گذشته مخصوصاً ایران قبل از اسلام نیز هست که به‌تازگی عرصه تاخت‌وتاز مغولان شده بود؛ از این روی، او در آثارش مطالبی فراوان درباره تاریخ شاهان گفته است. برای اطلاع بیشتر ر. ک: آقاجری و فضل‌ی، ۱۳۸۸: ۲۸-۱.

ربط داده و با پیوستن حکومت و مردم (رعایا) به یکدیگر، درس حکومت‌داری و لزوم اطلاع از آن به‌ویژه برای حکام و شاهان را ضروری دانسته است. وی بعد از بیان این ماجرا که عمرو عاص برای دست‌یابی به گنجینه پشت آینه سکندر، آن را شکست و چیزی نیافت، درس اخلاق نیز مطرح کرده و گفته است: «طمع، آبروی توفیر بریخت» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۱۳۶۲)؛ همچنین هنگام سخن گفتن درباره بهرام چوبین، ستم هرمزد و افزایش مالیات و فشار بر رعایا را علت تنفر از این شاه ساسانی دانسته و اذعان داشته است: «در نتیجه، دشمنان حمله کردند و وقتی سپاه او به فرماندهی بهرام در جنگی بر ترکان پیروز شد، بخشی از غنایم را که در خور پادشاه بود، نزد خود نگه داشت و این رفتار بر هرمزد گران آمد» (همو، ۱۳۶۲ الف: ۲۲-۱۲۱) و بعد از فرستادن لباس زنانه برای او شورید؛ بنابراین به صورت ضمنی، بی‌عدالتی و سوءتدبیر اولیه هرمزد را علت بروز این حادثه معرفی کرده و با ذکر این داستان، به نوعی حکام زمان خود را از بروز چنین حوادثی بر حذر داشته است.

۵. فواید و کاربرد تاریخ از نگاه مستوفی

فایده‌گرایی و توجه به کارکردهای تاریخ، در واقع، تلاشی برای استقلال علمی تاریخ بود؛ زیرا تا وقتی تاریخ، زیرمجموعه، کمک و ابزار دیگر دانش‌ها دانسته شود، قطعاً نمی‌توان درباره کارکردهای آن سخن گفت. از طرفی تأکید بر این موضوع، اعتقاد به وجود تکرار در تاریخ است؛ بدان معنا که شناخت گذشته می‌تواند برای زمان حال، مؤثر باشد. مستوفی به تکرارپذیری قوانین حاکم بر تاریخ، معتقد بود و تاریخ را برای اطلاع‌یافتن از آینده، سودمند می‌دانست؛ گرچه بسیار کم، فواید تاریخ را ذکر کرده است:

... فواید تاریخ، نامحصور است از تفکر در امور گذشتگان و اعتبار [اطلاع] از احوال ایشان و تجارب در مهمات و مصالح ملک و آثار دولت هر طایفه و سبب نکبت هر قومی و تمرین نفس بر مصائب دنیا از قرون ماضیه و امم سالفه و غیر ذلک هما لایحصی مستغرق یافت و الحق، زمان دولتش کارنامه فضل و افضال گشت و آستان رفعتش مقتبل دولت شد... بعد از استماع فواید آن، این فن را طویل‌الذیل یافتم و در آن، وسعتی هرچه تمام‌تر دیدم و با خود گفتم: «فقد وَجَدْتُ مَكَانَ الْقَوْلِ ذَا سَعَةِ فَانْ وَجَدْتُ لِسَانًا قَانِلًا فَقُلُّ» (همان: ۲-۳).

بنابراین، مستوفی فایده تاریخ را عبرت‌گیری دانسته و مطالعه زندگی گذشتگان و توجه به آن علم را برای زندگی کنونی و آینده، ضروری شمرده و بین زمان‌های مختلف، ارتباط برقرار کرده است. او با نگاه مذهبی درباره آغاز و انجام تاریخ، سخن گفته و به اعتقاد وی انسان در مسیری رو به تکامل تا قیامت در حال گذر است. این مسیر از یک سو، تحت امر و نظر خدا قرار دارد و از سوی دیگر، عمل کردن به قوانین آن، محصول اراده انسان است؛ بنابراین، مبدأ و معاد در نظر این مورخ، تجلی اراده خداست. حمدالله درباره کیفیت آفرینش کائنات به وجود خالق واحد و هدفمندی خلقت، معتقد بوده و آغاز تاریخ را نقطه شروع حیات کائنات دانسته که پس از آن، آفرینش بشریت صورت گرفته است (همان: ۱۵-۱۷). او معاد را سرمنزل خلقت به حساب آورده است.

مستوفی اطلاع از سرنوشت ملل و حکومت‌های قبل را از دیگر فواید علم تاریخ دانسته و از این روی، بحث ظهور و سقوط حکومت‌ها و قوه محرکه تاریخ در آثار او نیز کم‌وبیش بازتاب یافته است. وی در این زمینه، جدا از اندیشه مشیت‌باوری که براساس آن، هر چیزی خواست خداست، از امور زمینی هم سخن گفته و در پایان کار هر سلسله، به نوعی ضعف و بی‌عدالتی شاهان، اوضاع ناآرام و قدرت فرد جدید را ذکر کرده است. وی درباره سامانیان، ضمن سخن گفتن از جنگ و شکست آن‌ها از ایلک‌خانیان، غزنویان را خاندانی توانا و لایق دانسته است که به سامانیان خدمت کردند: «اسماعیل منتصر، محمود را از حال خود واقف کرد... سیف‌الدوله محمود را بر او رقت آمد و به مدد او شد و ایلک ازو منهزم گشت» (همو، ۱۳۶۲ الف: ۳۸۸-۳۹۶).

غزنویان با استفاده از این وضعیت بر خراسان و ماوراءالنهر، مسلط شدند. مستوفی علت سقوط غزنویان و سلطه سلجوقیان بر آنان را نیز نارضایتی از غزنویان دانسته و گفته است: «اهل خراسان دل بر کار ایشان نهادند و داوری بدان‌ها می‌بردند» و نیز اینکه مسعود خود به جنگ نرفت (همان: ۴۲۷-۴۲۸). این مورخ اطلاعاتی را درباره سامانیان و غزنویان به دست داده است که در جامع‌التواریخ گردیزی وجود ندارند. او به نوعی سلسله‌ای را که از بین می‌رفته، محکوم شمرده و از سلسله بعدی تعریف و قدرت یافتن آن‌ها را توجیه کرده است؛ در این راستا، وی با ذکر ناآرامی‌های اواخر دوران خوارزمشاهیان و بدون کمترین

تعریف کردن از رشادت‌های جلال‌الدین، درباره شراب‌خواری، مستی و فرار او سخن گفته است (همان: ۴۹۶-۵۰۰) تا بدین صورت، چنگیزیان را گروهی توانا نشان دهد. در جنگ بین بایبدو و گیخاتو، به علت فساد و اخلاق نادرست گیخاتو، ارکان دولت از بایبدو حمایت کردند (همان: ۶۰۱)؛ بنابراین، ذکر این داستان در دوره متأخر ایلخانی، در حکم درس عبرتی برای حکام بوده است.

۶. تأثیر رویکردهای مذهبی در تاریخ‌نگری مستوفی

یکی از مؤلفه‌های اصلی برای تعیین نوع نگاه به تاریخ و جهان، دیدگاه اعتقادی مورخ است که هم در تحلیل و قضاوت‌های او و هم در ساختار و چهارچوب اثر، نقشی مهم دارد. یکی از ویژگی‌های اصلی تاریخ‌نگاری در عصر مغول، این است که مورخان این دوره، تاریخ را در قالب و چهارچوب دین درک می‌کردند و از منظر افرادی متدین به آن می‌نگریستند. حتی کسانی هم که تاریخ را تحلیل و تبیین کرده‌اند، با چنین نگاهی کار کرده (آرام، ۱۳۸۶: ۱۱۷) و نتوانسته‌اند آن را نادیده گیرند. مستوفی تاریخ را خدامحور و غایت‌شناسانه محسوب کرده است که براساس آن، همه جهان به سوی آخرت در حال حرکت است. وی از منظر دین در رویدادهای تاریخی تأمل کرده است. این مورخ در برابر ایلخانان، مشغول به کار بوده است که این سلسله سیاست مذهبی ثابت و پایداری نداشتند؛ ابتدا شمنیزم مغولی سپس بعنوان حکام سرزمینی اسلامی تسنن را رسمیت بخشیدند و این مسئله ضمن آنکه نشان دهنده تسامح و عدم تعصب ایلخانان است، عرصه را برای فعالیت غیرسنیان فراهم نمود. براساس مندرجات *نزهة القلوب*، مردم ایران، بیشتر شافعی بودند. حمدالله درباره مذهب هر دیار و تفرقه و اختلاف مذهبی آن‌ها سخن گفته و مثلاً در کتاب او آمده است: «اکثر مردم اصفهان، سنی شافعی‌اند و بیشتر اوقات در نزاع‌اند» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۴۹). مستوفی در چنین فضایی پرورش یافت.

نزهة القلوب که اثری جغرافیایی است، با ذکر حریم شرفین آغاز می‌شود. او گفته هدفش بیشتر، شرح درباره ایران است؛ ولی چون حریم شرفین از نگاه او «افضل بقاع جهان و قبله اهل ایمان است، تیمن و تبرک را ابتدا کردن به آن، اولاً» است (همان: ۱)؛

بنابراین، وی خود را ملزم دانسته است به واسطه احترام گزاردن به این مقدسات، کتابش را با سخن گفتن درباره آن‌ها آغاز کند. مستوفی با ذکر خلاقیت و وحدانیت خدا، ماورای درک بودن ذات و مظهر جمیع اشیا بودن او، از وجود ناظری واحد بر جهان و حاکمیت اراده او سخن گفته است: «سپاس و ستایش پادشاهی که ملک او بی‌زوال و مملکتش بی‌انتقال است... . علمی که بر او هیچ پوشیده نیست و خلاقیتی که از امتزاج طبایع و افلاک در عالم خاک، نبات و حیوان آفرید...» (همو، ۱۳۶۲ الف: ۱).

بدین ترتیب، این مورخ نیز بر پایه نظام تفکر سنتی، خداوند متعال را واجب‌الوجود و مسبب همه امور، و دارای عظمت و قدرت بی‌کران دانسته است. این نگاه بر کل نظام هستی‌شناختی حمدالله سایه افکنده و او به عنوان فردی متدین به نوعی عقل را وابسته دین و اعتقادات پذیرفته شده دانسته و سلطه فراتاریخ بر تاریخ را پذیرفته است. مستوفی در باب آخر *نزهة القلوب*، عجایب را غیرعقلی شمرده؛ اما چون نشانه قدرت آفریدگارند، آن‌ها را پذیرفته است (همو، ۱۳۶۲ ب: ۹۷-۲۷۷)؛ بنابراین، عقل‌گرایی این تاریخ‌نگار در سایه ایمانش به وجود خداوند متعال قرار داشته و او قدرت و خلاقیت پروردگار را برتر از عقل بشری دانسته است.

بخشی دیگر از برداشت‌های هستی‌شناسانه مستوفی به مبدأ و منشأ آفرینش اختصاص دارد که براساس آن، عقل کل (نخستین فیض پروردگار)، مسبب پیدایش عالم امر و عالم خلق به‌شمار می‌رود و سپس نفس کل ایجاد می‌شود (همو، ۱۳۶۲ الف: ۱۵)؛ بدین ترتیب، عالم ماده با استفاده از عناصر چهارگانه ایجاد و زندگی بشری آغاز می‌شود. مستوفی با استناد به آیه ۸۲ سوره یس، کائنات را مخلوق پروردگار دانسته و گفته است: «روح انسانی بر صورت عالم جسمانی تابان کرد و... در عرصه بشریت به‌ظهور رسانید و قوه آفرینش به‌واسطه اتصال روح و جسم، و اتفاق فکر و فهم و عقل و نطق تمام گردانید» (همان: ۱۶)؛ بدین ترتیب، آخرین مرتبه آفرینش صورت می‌گیرد. این مورخ به نوعی بر عظمت و کرامت انسان تأکید کرده و از نظر او خداوند متعال، «مختاری است که به سبب قابلیت انس، او را از مخلوقات برگزیده، به نور عقل و نطق مشرف گردانیده» (همان: ۱)؛ بنابراین، در نگاه هستی‌شناسانه مستوفی، بر اعتقاد به قدرت نامتناهی خدا و سلطه و مداخله او در تمام

مسائل جهان تأکید می‌شود و منزل نهایی بشر، عالم آخرت است: «مفارقت مرغ روح از آشیانه انسیت، موافق طبیعت او نبود و حب وطن مألوف بر او غالب شد و آن را به جان و دل طلب شد» (همان: ۱۶).

گرچه مستوفی صراحتاً مذهب خود را ذکر نکرده است، محتوای آثارش نشان می‌دهد اهل تسنن و پیرو مذهب شافعی بوده است. او نسب خود را به یزید ریاحی رسانده و هنگام ذکر جغرافیای مذهبی، تنها از شافعی به عنوان مذهب پاک نام برده و گفته است: «مردم ساوه و درگزین، سنی شافعی پاک اعتقادند» (همو، ۱۳۶۲: ب: ۶۲ و ۷۳)؛ البته این مسئله، سبب دشمنی و مخالفت حمدالله با ائمه شیعه نشده و او خلفای اموی و عباسی را نه خلیفه، بلکه پادشاه دانسته و با بیانی ملایم و دور از موضع جانب‌دارانه، رویدادهای تاریخ اسلام را ثبت کرده است. استفاده از عنوان پادشاهی، غضب قدرت از سوی آنان را آشکارا نشان می‌دهد. این مورخ در میان امویان، تنها از عمر بن عبدالعزیز به خوبی یاد کرده است (همو، ۱۳۸۰: ب: ۲/ ۴۵۲-۴۵۳). توجه به مذهب شیعه در این دوران، از تبعات هجوم مغول بود که بعد از فرو ریختن دنیای خلافت عباسی و سستی پایه‌های آن، راه را برای شکوفایی فرهنگ‌هایی مذهبی همچون تشیع باز کرد (اشپولر، ۱۳۸۸: ۹۵). این روند در عصر ایلخانان که سیاست مذهبی‌ای ثابت و چندان پایدار نداشتند، به شکل‌گیری گفتمان شیعی - صوفی انجامید و مستوفی این مسئله را به خوبی نشان داده است. نگاه این تاریخ‌نگار به یهودیان، مثبت نبوده و او گفته است آنان در زمان غازان، «بتخانه و کلیساها را خراب کردند و تمامت مغول به اسلام درآمدند و آفتاب دین محمدی، تابان گشت و ظلمت و کفر و ضلالت، پنهان شد» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۶۰۲-۶۰۳)؛ بنابراین، وی به غیرمسلمانان، چندان خوش‌بین نبوده است. این مورخ هنگام بررسی جغرافیای فلات ایران، ابتدا از عراق عرب شروع کرده و گفته است:

مسالک الممالک آن را [آنجا را] دل ایرانشهر و صورالاقالیم قبله ایران دانسته و لذا ابتدا به آن پرداخته‌اند؛ ولی درحقیقت، چون امیرالمؤمنین علی مرتضی [ع] را دارالملک و در آنجا آسوده و پانصد و چهل سال مقرر خلافت عباسیان بوده، آن را تقدیم، واجبت (همو، ۱۳۶۲: ب: ۲۸).

این مسئله به سبب احترام گزاردن به ایشان است. حمدالله *ظفرنامه* را نیز با شرح زندگی حضرت محمد (ص) آغاز کرده و در جایی نیز امام حسین (ع) را امام شهید نامیده است (همو، ۱۳۶۲ الف: ۲۰۱-۲۰۲). این رویکرد (توجه به شیعه و سنی)، یکی از عناصر منظومه فکری این مورخ است که البته نباید بی طرفی کامل او قلمداد شود؛ زیرا به نظر بعضی محققان، تاریخ و اثر تاریخ‌نگارانه، محصول کار مورخان و تاریخ‌نگاری، انعکاس زبانی درک تاریخی هر مورخ است (آقاجری و دیگران، ۱۳۸۰: ۳۶ و ۷۷) و مورخ در هر دوره‌ای خواه‌ناخواه، تحت تأثیر آن‌ها قرار می‌گیرد. مستوفی نیز همچون دیگر مورخان نمی‌توانسته است بی طرف باشد و از واژه‌هایی مانند «ملاحده» و «باطنیه»، زیاد استفاده کرده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ ب: ۳۱ و ۱۴۶). او در داستانی درباره فردی از اسماعیلیه به نام جعفر یک دست که در سال ۶۷۴ ق. شورید، به خوبی بینش و جانب‌داری شریعتمدارانه خود را نشان داده است (همو، ۱۳۸۸ ب: ۱۰ / ۶۳-۶۵). وی با استفاده از این مفاهیم به عنوان برچسپ‌هایی برای محکوم کردن این گروه‌ها، آن‌ها را از جامعه خود مجزا کرده است. مستوفی در فصل مربوط به اسماعیلیه از واژه‌های «ملحد» و «باطیل» استفاده کرده و گفته است: «با سقوط آنان جهان از دست جور و ظلم ایشان خلاصی یافته و عالم از کفر و طغیان پاک شد» (همو، ۱۳۶۲ الف: ۵۲۸)؛ همچنین گفته است: «حسن صباح دعوی زهدی می‌کرد و در شب چهارشنبه... الی نار الله و سقره پیوست» (همان: ۵۲۱)؛ بنابراین، گرایش‌های مذهبی مستوفی کمابیش بر نوع تاریخ‌نگاری وی اثر گذاشته و او با در نظر گرفتن علقه‌های دینی، تاریخ را وصف کرده و با وجود این، غیر از شیعه و سنی، از فرقه‌هایی همچون اسماعیلیه و غیرمسلمانان انتقاد کرده است.

نکته دیگر، مشیت‌باوری مستوفی در تاریخ‌نگاری‌اش است؛ بدین شرح که در واقع، مهم‌ترین مؤلفه‌های سنت تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی، غلبه فکر مشیت‌گرایی و جبر در تاریخ بود. وجود یا نبود نگاه مشیت‌باورانه هر مورخی به رویکرد هستی‌شناسانه او و نظر گاهش درباره جهان برمی‌گردد. مشیت‌گرایی به عنوان سنتی در تفکر تاریخی مورخان مسلمان، همچون الگویی برای نگارش و گزینش تاریخ از جانب آنان استفاده شده و این رویکرد در واقع، نماد فلسفه نظری خطی-دینی است که با ترسیم یک خط از آفرینش بشر

تا قیامت، ضمن معرفی خداوند متعال به عنوان منشأ پیدایش و عامل حرکت تاریخ، هم مسیر حرکت تاریخ را مشخص می‌کند و هم می‌گوید این مسیر باید لزوماً طی شود. به زعم آنان، تاریخ، آغازی به نام خلقت و پایانی به نام آخرالزمان دارد که قطعیت آن، انکارناپذیر است (میثمی، ۱۳۹۱: ۲۴)؛ بدان معنا که این مراحل طی می‌شوند تا تاریخ به سرمنزل برسد. به تأثیر از این نگاه، نویسنده، علت بسیاری از حوادث را به تقدیر و سرنوشت نسبت داده و از این روی، اختیار و اراده انسان را بی‌اثر دانسته است. یکی از مهم‌ترین محصولات این نحله فکری، جبرگرایی و اعتقاد نداشتن به اختیار است. در نگرش قضاوقدری، همه فعالیت‌های انسان، تابع جریان‌ی سترگ دانسته می‌شود که دست‌هایی مرموز و نامرئی آن را هدایت می‌کنند (حسن‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۳۶)، مسیری که اثباتش به مانند رد نمودن آن کار ساده‌ای نیست و تأثیرات فراوانی بر فکر و اندیشه در سطح جامعه و حوزه زندگی خصوصی دارد؛ از جمله آن‌ها می‌توان موارد ذیل را نام برد: صورت‌نگرفتن انتقاد، تحلیل و داوری درباره رویدادها، بی‌توجهی به مسائل بنیادی و فلسفه تاریخ، برقرارنبودن رابطه علت و معلولی بین پدیده‌ها، تقلیل‌گرایی در چرایی رخ دادن حوادث، رکود فکری و پویانبودن در زمینه‌های مختلف. بحث درباره علت‌ها و قوه محرکه تاریخ که پیشینه‌ای طولانی دارد، امروزه در حوزه فلسفه علم تاریخ جای می‌گیرد؛ ولی در تفکر قدیم، پاسخ این پرسش کلیدی، چندان گسترده نبوده و مورخان ساده‌ترین جواب را برمی‌گزیده‌اند.

۷. روش تاریخ‌نگاری مستوفی

یکی از مهم‌ترین مسائل در حوزه تاریخ‌نگاری، روش کار مورخ و ابزارهای مورد استفاده او برای خوانش تاریخ است که وجود آن برای تنظیم شکل ظاهری و حتی محتوایی آثار ضرورت دارد. روش، عبارت است از مجموعه طریقی که انسان را در کشف مجهولات هدایت می‌کنند، مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌روند و مجموعه ابزارها و فوننی که انسان را از مجهولات به سوی معلومات راهبری می‌کنند (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱/۲۴). هر مورخی کمابیش دغدغه روش را دارد و برای ثبت تاریخ، از مجموعه‌ای از راه‌ها و ابزارها بهره می‌گیرد تا به کمک آن‌ها بتواند نظامی منطقی بین رویدادها ایجاد

کند و چینش و گزینش مطالب را براساس آن نظم انجام دهد. مورخان یا روش ابداعی دارند و یا بیشتر، از همتایان خود الگوبرداری می‌کنند. برخی از آنان نیز با استفاده از رویکردی ترکیبی، هردو روش را به کار می‌گیرند. حمدالله مستوفی در آثار تاریخی‌اش به روش کار خود تصریح نکرده؛ ولی مقدمه‌ای که در ابتدای آثارش آورده و شکل و محتوای آن‌ها را معرفی کرده، همچون پژوهش‌های امروز، شاهدی بر روشمندی تحقیق اوست.

۸. استفاده کردن مستوفی از روش ترکیبی برای نگارش آثارش

یکی از مختصات مهم سنت تاریخ‌نویسی ایرانی - اسلامی که از کاستی‌های آن نیز به‌شمار می‌رود، غلبه شکل روایی در آن است؛ بدین شرح که مورخ، دیده‌ها و شنیده‌های خود را ثبت و ضبط می‌کند. در روش تاریخ‌نگاری پیشامدرن، دو روش نقلی و تحلیلی به کار می‌رفته است (شوهانی، ۱۳۸۹: ۷۵-۱۰۲). مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری روایی، عبارت است از توجه به تاریخ سیاسی، نقل صرف رخدادها بدون تجزیه و تحلیل آن‌ها، آمیختگی افسانه و داستان، و صورت‌نگرفتن نقد تاریخی (مفتخری، ۱۳۷۸: ۵)؛ بدین ترتیب، در این شیوه، مسئله تحلیل و تعلیل رویدادها و ریشه‌شناسی آن‌ها چندان اهمیت و جایگاهی ندارد. این، همان چیزی است که ارزش تاریخ به‌عنوان یک علم را پایین می‌آورد و بسیاری از عوام، تاریخ را بیشتر به این معنا درک می‌کنند. رویکرد مقابل این روش، تاریخ‌نگاری انتقادی است که در آن، مورخ همراه با نقل روایت و ثبت گزارش، همواره گوشه چشمی به علت وقوع مسائل دارد و دغدغه اصلی مورخ، پاسخ‌دادن به چرایی‌هاست؛ نه چگونگی‌ها؛ با وجود این، در سنت تاریخ‌نویسی ایرانی - اسلامی بوده‌اند مورخان که هردو رویکرد را به کار گرفته‌اند و حمدالله مستوفی یکی از آنان است. این مورخ با استفاده از آثار و اندیشه کسانی همچون مسکویه (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۶) و سعی برای رعایت اصل بی‌طرفی، با بینش علی و نگاه انتقادی به مسائل نگریسته و در لابه‌لای تألیفاتش ضمن رویکرد روایی و توصیفی، با نگاه انتقادی به تحلیل رخدادهای تاریخی و داوری روی آورده؛ گرچه در برخی موارد، گزارش‌هایی افسانه‌وار را ذکر کرده

است؛ بنابراین، به تأثیر از آموزه‌های دینی، سیاسی و دیوانی، روش تاریخ‌نگاری او ترکیبی از شیوه‌ی روایی و انتقادی است. رویکرد انتقادی به‌عنوان سبکی در تاریخ‌نگاری، دو جنبه دارد: یکی نگاه انتقادی مورخ به ساختار سیاسی-اجتماعی و دیگری تعمق در چرایی مسائل و ریشه‌ی حوادث. در مورد دوم، مستوفی در متن آثارش از قوه‌ی عقل به‌مثابه‌ی ملاک سنجش نام برده و مثلاً در باب آخر از *نزّهة القلوب* در بحث از عجایب، علناً گفته است: «گرچه بعضی از این روایات را عقل به‌دشواری پذیرد؛ اما به‌معنی قدره‌ی الله- تعالی- و لا نهایت لها با اعتقاد مقبول باید داشت» (همو، ۱۳۶۲: ب: ۲۷۷)؛ یعنی صرفاً چون نمی‌تواند در قدرت خدا شک کند، آن‌ها را می‌پذیرد؛ و گرنه آن‌ها به‌خودی‌خود از نظر عقلی، پذیرفتنی نیستند.

حمدالله در آخر این باب گفته است: «العلم عند الله تعالی» (همان: ۲۹۷) و چون خودش آن پدیده‌ها را ندیده، به‌صورت قطعی وجودشان را قبول یا رد نکرده است. در اینجا او بر اصالت تجربه و مطابقت پدیده‌ها با عقل و واقعیت تأکید می‌کند و برخلاف بسیاری از پیشینیان، نسبت پدیده‌ها با عقل بشری را می‌سنجد. مستوفی هنگام سخن‌گفتن درباره‌ی تحولات دوره‌ی متأخر یزدگرد سوم^۱ به‌عنوان آخرین ملوک عجم، درباره‌ی حادثه‌ی قتل او جمله‌ی «و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب» را آورده که براساس آن، تنها خدا از کیفیت و چگونگی حوادث، مطلع است (همو، ۱۳۶۲ الف: ۱۲۷). او درعین‌برخورداری از نگرش عقلی، تحت تأثیر باورهای عامیانه نیز قرار داشته؛ چنان‌که نوشته است: «به‌هنگام اولین قران سال ۵۸۱ق. منجمان حکم کردند که در ربیع مسکون (جهان بشری در تفکر آن روز)، آثار آبادی نمی‌ماند و کوه‌ها خراب و زمین چند پاره می‌شود» (همان: ۴۶۴-۴۶۵). مستوفی گرچه تحقق‌یافتن این مسئله را بعید دانسته، ظهور چنگیز را به این تغییر فلکی نسبت داده و این موضوع، یکی از علائم اعتقاد به تأثیر افلاک بر زمین است (همان: ۴۶۶)؛ بنابراین، مستوفی نه‌توانسته است نگاه تحلیلی را کاملاً بپذیرد و نه برداشت روایی را؛ بدین

۱. مستوفی در ذکر داستان جنگ‌های روی‌داده در اواخر دوره‌ی ساسانیان با سپاه اسلام، بیشتر، از مسلمانان طرف‌داری کرده و از حادثه‌ی سقوط ایران، چندان نگران نبوده و گفته است: «در قادیسیه، شش‌هزار مسلمان شهید شده و از عجمان، خلقی بی‌شمار کشته شد» (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۱۷۸).

ترتیب، او با استفاده از هردو رویکرد، تاریخ را ثبت کرده و گرچه بیشتر، مورخی مشیت‌باور بوده است تا عقل‌گرا، در لابه‌لای آثارش با نگاهی واقع‌گرایانه، درصدد تبیین و تعلیل نیز بوده و نگرش تاریخی او در تمایل به رویکرد خبری، روایی و انتقادی-تحلیلی در نوسان است؛ گرچه در بیشتر موارد، کفه مشیت‌باوری سنگینی می‌کند.

۹. سبک نگارش مستوفی

برخلاف بسیاری از مورخان دورهٔ ایرانی-اسلامی که از ذکر منابع خودداری کرده‌اند، مستوفی مآخذ مورد استفاده در آثارش را ذکر کرده و این مسئله، یعنی رعایت امانت و دوری از انتحال، یکی از الزامات کار هر مورخ است؛ بدین ترتیب، او احتمالاً از این مسئله آگاه بوده که تاریخ و بحث دربارهٔ گذشته در صورتی سندیت دارد که متکی به منابع و اسنادها باشد و در این راستا، وی در مقدمهٔ تاریخ‌گزیده (همان: ۶-۷)، *ظفرنامه* (همو، ۱۳۸۰ الف: ۱ پیشگفتار) و *نزهة القلوب* (همو، ۱۳۸۸ ب: ۲۳-۲۴)، فهرست تمام منابع را ذکر کرده است و از این منظر می‌توان حمدالله را مورخی وفادار دانست. دید جهانی مستوفی (طبق دیدگاه زمان او) سبب شده است وی حوادث گذشته و تاریخ پیامبران، شاهان و حکومت‌های کوچک و بزرگ را به ترتیب گزارش دهد؛ گرچه این سخن به معنای استفاده از روش کرونولوژیک نیست و در واقع، او به مقتضای متن، برخی مطالب پراکنده را نیز فارغ از جنبهٔ ترتب زمانی‌شان نوشته است؛ مانند ذکر مشایخ و شعرا (همان: ۶۱۰-۷۵۷)، تاریخ قزوین (همان: ۷۵۸-۸۱۴) و سپس ذکر انساب حکام و انبیا در خاتمهٔ تاریخ‌گزیده.

ساده‌نویسی از مختصات مهم تاریخ‌نگاری مستوفی محسوب می‌شود و نشر او در تمام آثارش در مقایسه با نشر جوینی، و صاف و... سلیس‌تر و روان‌تر است. به‌طور کلی، یکی از اشتباهات رایج در تاریخ‌نگاری اسلامی، این است که نویسنده برای ابراز توان ادبی خود در حوزهٔ غرایب لغت، بیان و بدیع را همچون یک هدف در نظر می‌گیرد (شکوری، ۱۳۸۰: ۷۹)؛ اما سبک نگارش مستوفی، آثار او را از مشکل پیچیده‌نویسی، محفوظ نگاه داشته است. پیچیدگی ساختمان جمله‌ها و وفور واژگان که مشخصهٔ مهم تاریخ‌نگاری در عصر مغول محسوب می‌شود، در واقع، میراث دورهٔ زوال سلجوقیان بوده است (ریپکا، ۱۳۸۹:

۵۸۵). از دیگر ویژگی‌های سبک نگارش مستوفی، استعمال آیات و روایات، احادیث و اشعار است که در جای‌جای آثارش دیده می‌شود. ذکر سال‌ها و برخی اصطلاحات مغولی به زبان عربی در آثار این تاریخ‌نگار، غلبه نثر عربی و ترکی مغولی بر زبان فارسی را نشان می‌دهد؛ مانند: قومکان: زنان خاندان‌های پست (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۵۸۷)، سیاست‌داشتن: اعدام کردن و نیز تدابیر مهم پادشاه برای تثبیت قدرت (همان: ۳۴۴)؛ با وجود این در برخی موارد و به‌ویژه در قسمت‌های مقدماتی آثار حمدالله، نثر کمی غامض می‌شود و علت این مسئله، تنوع منابع مورد استفاده اوست. این تاریخ‌نگار اصطلاحات، ترکیبات و صنایع ادبی را در مواردی معدود، چنان به کار گرفته است که درک آن‌ها به راحتی امکان‌پذیر نیست؛ مانند: «در خراسان، کوهی است که رفتن بر آنجا از قوت باد، به هیچ چیز محسّس نتوان شد و چون بر فرازش روند، هیچ باد نبود» (همان: ۱۹۷)؛ همچنین وی در ذکر فساد اخلاقی گیخاتو نوشته است: «در برخورد بین بایدو و گیخاتو، دولتمردان گیخاتو جهت افراط مباشرت که هر یک داغی داشتند، متغیر بودند» (همو: ۶۰۱)؛ نمونه دیگر: «اسبش از زیر برفت و بربری آونک شد» (همان: ۳۴۱). از طرفی، او خاتمه کتاب خود در حوزة جغرافیا را به ذکر عجایب جهان و این مسئله اختصاص داده است که هر قوم و ملتی چه باورهایی درباره شگفتی‌ها دارند (همو، ۱۳۶۲ ب: ۲۷۷-۲۹۷). این قسمت، نشانه تداخل واقعیات با افسانه‌هاست؛ گرچه بر نامعقول بودن آنان تأکید می‌کند.

تداخل و اغتشاش در برخی موارد مانند اسامی و سال‌ها از دیگر ویژگی‌های آثار مستوفی است. وی گرچه بر پایه اسناد مکتوب و شفاهی، تاریخ را بازخوانی کرده، در مواردی، سال‌ها را اشتباه آورده است؛ مثلاً دوره زندگی انوری را که معاصر با دوران سلطنت طغرل سوم و هم‌زمان با ظهیرالدین فاریابی است، سال ۵۸۱ق. دانسته (همو، ۱۳۶۲ الف: ۴۶۵-۴۶۷). مسئله‌ای که در این زمان رخ داده، به زعم مصحح محترم، دکتر نوایی ظاهراً با داستانی دیگر اشتباه شده است که آن را نشانی از تولد چنگیز معرفی کرده‌اند (همان). در جایی دیگر، او امام سجاد را هنگام شهادت امام حسین (ع)، چهارده ساله معرفی کرده است (همان: ۲۰۱)؛ در حالی که منابع معتبر شیعه همچون کلینی، ایشان را متولد سال ۳۸ق. دانسته‌اند. نمونه دیگر، آن است که حمدالله قیام تاریخی را در سال

۶۷۰ق. دانسته (همان: ۵۹۱-۵۹۲)؛ درحالی که طبق مندرجات تاریخ جهان‌گشا، این قیام در سال ۶۳۶ق. رخ داده است (جوینی، ۱۳۷۰: ۱/ ۸۵-۹۰). اشتباه دیگر این تاریخ‌نگار، آن است که در تمام نسخه‌های تاریخ گزیده، به جای «حسین بن حسین غوری»، «حسن» را آورده است (همان: ۴۰۱).

۱۰. دیدگاه مستوفی درباره مغولان: بینش سلطنت‌ستیز یا سلطنت‌گرا

با توجه به پیوند استوار میان تاریخ‌نویسی و حکومت‌ها، درباره هر مورخی ممکن است این سؤال پیش بیاید که از کدام منظر به حکومت‌های متبوع خود می‌نگریسته است. قبل از هر چیزی باید گفت مستوفی از دولتمردان عصر ایلخانان بوده و نیای او مستوفی‌گری اراک و برادرش نیابت دیوان وزارت را برعهده داشته است (برگل، ۱۳۶۲: ۲/ ۴۸۳) و طبیعتاً همچون بسیاری از مورخانی که به‌نوعی با دربار ارتباط داشته‌اند، او نمی‌توانسته است نظری منفی درباره ولی‌نعمتان خود داشته باشد. مسئله حمله مغول و انگیزه آنان از هجوم به غرب، همواره موردنظر این تاریخ‌نگار بوده است. مستوفی نیز هولاکو را منتخب منگو برای حمله به اسماعیلیه دانسته است که قاضی قزوینی درباره منگو و تاجری ایرانی در مغولستان، او را تحریک کردند تا به سمت غرب لشکرکشی کند (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۵۹۰). او علت حمله مغول را قتل تجار چنگیز به دست حاکم اترار و به‌دستور محمد خوارزمشاه دانسته است (همان: ۴۹۳؛ همو، ۱۳۸۹: ۷/ ۲۶۲-۲۶۷)؛ درحالی که به‌دنبال بررسی اوضاع اقتصادی صحرای مغولستان درمی‌یابیم این موضوع، تنها یک بهانه و عامل ظاهری برای ایلغار مغول بوده و علت اصلی این اقدام آن‌ها تلاش برای رهایی از تنگنای اقتصادی بوده است. وقتی چنگیز آنجا را تحت سلطه خود گرفت، برای دراختیار گرفتن مجاری بازرگانی و رونق‌دادن آن‌ها به غرب روی آورد (جوینی، ۱۳۱۲: ۱/ ۴۷-۴۸). ضعف سیاسی و نظامی و نیز جنگ داخلی در ایران هم عاملی مهم در حمله آنان بود. نکته دیگر، این است که مستوفی ایلخانان را بعد از تأسیس حکومت، ایرانی دانسته و پس از شرح شکست هولاکو از برکای نوشته است: «ایرانیان منظم و عازم دربند شدند» (همان: ۵۹۰) که این کار، تلاشی برای ترسیم کشوری مستقل به نام ایران بوده است.

مورخان این دوره در عین وابستگی به ایلخانان، تبعات منفی ایلغار مغول را ذکر کرده‌اند؛ بدین شرح که این مسئله به‌میزانی زیاد، به عرق و روحیه ملی‌گرایانه آنان برمی‌گشت و مستوفی نیز از این قاعده، مستثنا نبود. او مانند خواجه رشیدالدین، جد مغولان را یافث بن نوح دانسته و در فصلی از تاریخ‌گزیده، شجره آن‌ها را ترسیم کرده (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۵۶۲-۵۸۰) و در این نسب‌شناسی، ریشه‌خاندان حکومتی چنگیز را به‌طور کامل ذکر کرده است؛ با وجود این، سلطنت‌گرایی این مورخ، مانع از آن نشده است که از آنان انتقاد کند و درباره کاستی‌ها و مشکلات دربار و نیز تأثیر سیاست‌های غلط بر حیات مردم، سخن‌نگوید؛ چنان‌که نوشته است در زمان حمله چنگیز، مردم ایران به‌ویژه در شرق به‌گونه‌ای قتل‌عام شدند که «هیچ تاریخ‌مثل آن، مسطور نیست» (همان، ۵۸۲) و در قزوین با وجود استقامت مردم، شهر تسخیر و مردم قتل‌عام شدند و «سرهمگان را به زیر آوردند» (همو، ۱۳۸۹: ۷/۳۱۷-۳۲۰). قتل‌عام‌های هولاکو در کردستان و بغداد، و کشتار برکای در دشت قبچاق (همو، ۱۳۶۲ الف: ۵۹۰)، اشاره به ویرانگری‌های مغول گرچه از یک منظر، تأکید بر هیبت، عظمت و قدرت آنان بوده، به‌طور ضمنی، انتقاد نویسنده از آنان را نشان داده و بیانگر این مسئله است که آنان با اقدامات خشونت‌آمیز خود، سبب قتل و ویرانی‌های بسیار در ایران شده‌اند. هولاکو که برای دفع ملاحظه آمده بود، در بغداد و کردستان کشتار کرد و خلیفه را نیز به شهادت رساند و لشکر او بغداد را خراب کردند و طی چهل روز قتل‌عام، هشت‌صدهزار آدمی را کشتند (همان: ۵۸۹)؛ همچنین این تاریخ‌نگار از دسایس و توطئه‌های درباریان علیه هم و جنگ قدرت بین وزرا همچون اتهام قتل به شمس‌الدین و کارشکنی سعدالدوله برضد خواجه فخرالدین مستوفی، پرده برداشته است. فریفته‌شدن ایلخانان از جانب درباریان هم از دیگر موضوعاتی است که مستوفی در نوشته‌هایش ذکر کرده؛ چنان‌که در جایی گفته است:

غازان به سخن خواجه صدرالدین خالدی بر امیر نوروز، متوهم گشت که او [نوروز] با سلطان مصر، متفق است و قصد ایران دارند... غازان بر او باور شد و برادران و فرزندان نوروز را کشت و خواجه صدرالدین به وزارت متمکن شد؛ اما او را نیز پیش غازان تزویر کردند و غازان... او را به شهادت رسانید و وزارت به خلاصه نوع بشر... خواجه رشیدالحق رسید (همان: ۶۰۴).

مفصل‌ترین داستان در این زمینه، گزارش توطئه درباریان علیه خواجه رشید است که چون مستوفی از مقربان و حامیان اصلی او بوده، جنگ داخلی و رقابت اهل قلم را به‌خوبی نشان داده و گفته است: «چون دیوانیان از خواجه خواستند به دفع تاج‌الدین پردازد، نپذیرفت و لذا به تاج‌الدین پیوستند و این مخدوم سعید که بوذرحمهر با وزارت و تدبیر در برابر او حقیر بود را معزول و شهید کردند» (همان: ۶۱۲-۶۱۳).

ارزش این کار، زمانی بیشتر نمایان می‌شود که بگوییم حمدالله از رجال سیاسی بوده و از اسرار درون حرمسرا پرده بر گرفته است. بعد از فروپاشی دنیای خلافت، مستوفی دیگر برخلاف مورخان پیشین، وجاهتی معنوی برای سلطنت قائل نبود و از سیاست‌های غلط ایلخانان انتقاد می‌کرد؛ مثلاً انتشار چاو در عصر گیخاتو که «چون تدبیر خطا بود، میسر نشد و فتنه عظیم پدید آمد» (همان: ۶۰۱)؛ با وجود این، لحن کلام وی به نوعی است که نشان می‌دهد این مورخ، موضع‌گیری‌ای انتقادی در برابر حوادث نداشته و ذکر موارد شکایت از اعمال آنان در آثارش اندک است. او در مجموع، نگاهی سلطنت‌گرایانه داشته و ضمن تأکید بر ضرورت وجود ایلخانان برای برقراری نظم در ایران، از آنان دفاع و شورش‌های صورت گرفته علیه آن‌ها را رد کرده است؛ با وجود این، وی قسمتی اندک را به تاریخ سیاسی آنان اختصاص داده (همان: ۵۸۸-۶۲۳) و برخلاف جوینی، خواجه رشیدالدین و وصاف، اقداماتشان را به صورت مفصل گزارش نداده و در قسمت مربوط به ایلخانان، بیشتر بر دوره ابوسعید تمرکز کرده است؛ بنابراین، یکی از اندیشه‌های محوری مستوفی، سلطنت‌باوری بوده و او به مشروعیت‌بخشی به ایلخانان به‌عنوان پادشاهان واقعی ایران مبادرت کرده است.

۱.۱. توجه مستوفی به تاریخ‌نگاری شعر

یکی از شیوه‌های تاریخ‌نویسی در تجربه تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی، استفاده از زبان شعر برای بیان حوادث بوده و در این راستا عده‌ای از مورخان، تفکر تاریخی خود را با استفاده از زبان شعر بیان کرده‌اند. علاوه بر شاعران و مورخان، خود حاکمان مغول نیز با استفاده از نمادهایی فرهنگی-سیاسی همچون شاهنامه می‌خواستند خود را به گذشته افسانه‌ای و

تاریخی ایران ارتباط دهند (Wing, 2008: 1/ 32)؛ بدین صورت، ذکر تاریخ با استفاده از زبان شعر نیز به‌عنوان روشی در تاریخ‌نویسی رونق یافت. به‌طور کلی، این شیوه در ثبت تاریخ اسلام از آغاز تشکیل دولت پیامبر (ص) رایج بوده است و در نتیجه کاربرد آن، اشعار، صبغه تاریخی می‌گرفته‌اند (آئینه‌وند، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۹۱). در دوره تسلط مغولان، نحله‌ای دیگر در حوزه تاریخ‌نگاری پدید آمد و قریحه برخی سرایندگان را به خود مشغول کرد که عبارت از تاریخ‌نگاری منظوم بود (اشپولر، ۱۳۸۸: ۹۹). این سبک در واقع، مطابق الگوی شاهنامه ایجاد شد و برخی مورخان دوره مغول با انگیزه کسب نام و شهرت، و به تقلید از شاهنامه فردوسی، در عرصه نظم حماسه‌های تاریخی، نهضتی را به‌وجود آوردند (مرتضوی، ۱۳۵۸: ۵۵۵-۵۵۶).

در نگاه قرآنی به تاریخ، شعر، جایگاهی ندارد و انحرافی از دید قرآنی به تاریخ به‌شمار می‌رود^۱. در این زمینه در جهان اسلام، شعر تنها یک بار برای انتقال دادن اخبار تاریخی به کار رفته و این کار در سرزمین ایران براساس عرق ملی انجام شده است (روزنتال، ۱۳۶۵: ۱/ ۲۰۴). مهم‌ترین اثرهای پدیدآمده در این زمینه، شاهنامه‌ها و به‌ویژه اثر فردوسی هستند که در آن‌ها تماماً به ایران قبل از اسلام در سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی تا سقوط ساسانیان پرداخته شده است. در عهد مغول، کسانی دیگر همچون زجاجی به ادامه کار فردوسی توجه کردند^۲. بعد از زجاجی نیز برخی مورخان با این رویکرد به تاریخ‌پردازی روی آوردند و تحت تأثیر روش فردوسی قرار گرفتند که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان حمدالله مستوفی را نام برد که راه او را در دوره اسلامی ادامه داده است. این اثر در ادامه نهضت شاهنامه پژوهی در عصر مغول خلق شد (راشکی علی‌آبادی و عباسی، ۱۳۹۳: ۲۳) که ذیل تواریخ منظوم این دوره جای می‌گیرد و شایسته بررسی است.

ظفرنامه، آخرین اثر مستوفی است که تاریخ منظوم اسلام و ایران از زمان پیامبر (ص) تا سال ۷۳۵ق. را دربر دارد و مؤلف در تاریخ‌گزیده (مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲ الف: ۴) و

۱. یکی از نمونه‌های نگاه انتقادی قرآن به شعر، آیات ۲۲۴-۲۲۷ از سوره شعراست که در آن‌ها شعر بدین صورت نقد شده است: «و الشُّعراء يتبعهم الغاوون ألم تر أنهم فی کل واد یهيمون و أنهم یقولون ما لا یفعلون إلا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

۲. برای اطلاع از این موضوع ر.ک: راشکی علی‌آبادی و عباسی، ۱۳۹۳: ۳۹-۵۸.

نزهة/قلوب (همو، ۱۳۸۸: ب: ۲۶) از نگارش هم‌زمان این دو اثر خبر داده است. این اثر تاریخی- ادبی حجیم که ارزش آن از نظر مورخان و محققان ادبی فراموش شده (Melville, 1998: 4)، به تقلید از شاهنامه فردوسی در ۷۵ هزار بیت سروده شده است.^۱ مستوفی، خود گفته است که بعد از آشنایی با شاهنامه تصمیم گرفت ظفرنامه را بسراید (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۰ الف: ۱/ ۱۵-۱۶)؛ البته ظفرنامه، تقلید صرف از اثر فردوسی نیست و در واقع، مستوفی در سرایش آن، از روش و قالب کار فردوسی الگوبرداری کرده است و تفاوت‌هایی نیز چه به لحاظ روشی و چه از نظر محتوایی، میان دو اثر دارد. حمدالله انگیزه خود از سرودن ظفرنامه را زنده کردن تاریخ و جاودان کردن نام خود همچون فردوسی معرفی کرده است (همان: ۲۰). شاهنامه در ایران تقلید شده و برای نمایش دادن تاریخ اسلامی به کار رفته است و نویسندگان عرب، کمتر به عظمت و انتشار این اثر توجه کرده‌اند (روزنتال، ۱۹۶۳: ۲۴۷). محتوای ظفرنامه، شامل سه قسمت بدین شرح است: «قسم‌الاسلامیه» در تاریخ اسلام از تولد پیامبر (ص) تا سقوط عباسی در ۲۵ هزار بیت، «قسم‌الاحکامی (عجمی)» در حکومت‌های ایرانی بعد از اسلام در بیست هزار بیت و «قسم‌السلطانی» درباره مغولان و ایلخانان در سی هزار بیت (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۰ الف: ۱/ مقدمه ل). عنوان‌ها و سرفصل‌های شاهنامه فردوسی را مستوفی در ظفرنامه وام گرفته و آورده است؛ مانند: ستایش خرد، آفرینش عالم، خلقت آدم، پیامبر، و سبب نگارش کتاب (فردوسی، ۱۳۶۱: ۱/ ۵۸-۳۹۱)؛ بنابراین به تأثیر از جریان شاهنامه‌پردازی، ظفرنامه، تقلیدی از شاهنامه است؛ گرچه شیوایی کلام فردوسی را ندارد و در آن، مستوفی تنها به جنبه ایران‌گرایی توجه نکرده و تاریخ ایران را در سایه تاریخ اسلام بازتاب داده است. ظفرنامه، منبع برخی مورخان دوره بعدی مانند حافظ ابرو و شبانکاره‌ای نیز بوده است (Melville, 1998: 3-4). حوادث دوره متأخر ایلخانی را مورخان دوره بعدی از این کتاب

۱. ظفرنامه، تقلیدی از شاهنامه است، بسیاری از تعابیر و واژگان شاهنامه در آن به کار رفته و شکل ظاهری هردو اثر و استاد به منابع، آن‌ها را به هم شبیه کرده است؛ ولی در نهایت، ظفرنامه از شیوایی، قدرت بیان، جزالت کلام و تنوع مطالب شاهنامه برخوردار نیست (مستوفی قزوینی، ۱۳۸۰ الف: ۱/ مقدمه).

گرفته‌اند. گرچه تاریخ اولجایتو مهم‌ترین منبع برای دوره اوست، حافظ ابرو اطلاعات را از *ظفرنامه* گرفته است (Ibid: 7) و این مسئله، اهمیت و اعتبار اثر مورد بحث را نشان می‌دهد.

۱۲. نتیجه‌گیری

در حوزه تاریخ‌نگاری، روش و نگرش معرفت‌شناسانه مورخ با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند و نوع نگاه او به موضوع را همین مفاهیم تشکیل می‌دهند. بستر و جامعه‌ای که مورخ در آن رشد می‌کند و تربیت می‌شود، در شکل‌گیری این پدیده‌ها نقشی مهم دارد. گرچه برخی مورخان به مباحث نظری و فلسفه تاریخ تصریح کرده‌اند، در آثار مستوفی، این موضوعات چندان مطرح نشده‌اند و بینش و روش او را باید از درون آثارش یافت؛ بنابراین در بررسی آثار این مورخ باید به دو نکته توجه کرد: یکی منابع و سرچشمه‌های فکری و دیگری پایگاه و موقعیت اجتماعی مستوفی. یکی از مهم‌ترین مقاطع جریان تاریخ‌نگاری ایرانی - اسلامی، دوره ایلخانان است که مورخانی همچون حمدالله مستوفی در آن دوره می‌زیستند. با اذعان به اثرپذیری روش از معرفت و اندیشه مورخ، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری مستوفی که پدیدآورنده منابع مکتوب دوره متأخر ایلخانان است، با اندک تفاوت‌هایی به‌طور کلی، زیرمجموعه گفتمان تاریخ‌نگاری عصر مغول و تداوم سنت‌های پیشین تاریخ‌نگاری ایران است و گرچه با دیگر مورخان تمایزات سطحی و روئایی دارد، نمی‌توان او را صاحب سبک و رویکرد خاص خود دانست و در دایره الگوبرداری و تقلید از پیشینیان از جمله طبری، فردوسی توسی و معاصرانش به‌ویژه خواجه رشیدالدین قرار می‌گیرد؛ البته این مسئله، سبب نمی‌شود ارزش کار این مورخ را پایین بیاوریم؛ زیرا او همچون بسیاری از مردم و مورخان در خلأ نمی‌زیسته و نمی‌توانسته است گفتمان‌های غالب پذیرفته‌شده در عصر خود را تماماً کنار بگذارد. وی از طرفی، اطلاعات فراوان به‌دست می‌دهد؛ مانند جغرافیای اقلیمی و مذهبی، اوضاع مالی و اجتماعی، حیات علمی و هنری، وضعیت اقلیت‌ها، نظام اداری و دیوان‌سالاری عصر ایلخانان، و رویدادهای عصر خود. تحلیل و نگرش انتقادی و به‌کارگیری تجربه و عقل‌باوری، نظریه‌پردازی هرچند ضعیف در حوزه تاریخ، پرهیز از مدح و تملق‌گویی در برابر حاکمان، و رویکرد دوسویه به برداشت زمینی و فrazمینی در تحرک تاریخ از جمله ویژگی‌های تاریخ‌نگاری مستوفی‌اند.

در منظومه فکری او سلطنت، ودیعه‌ای الهی است؛ با وجود این، وی از انتقاد خاندان حکومتی و ذکر ایرادها و کاستی‌های آنان خودداری نکرده است. مستوفی به‌عنوان یکی از دیوان‌سالاران سنی مذهب در قرن هشتم هجری قمری با دسترسی به اسناد دیوانی و مشاهده بسیاری از رویدادها و همچنین مطالعه آثار پیشینیان با تعمق در علل وقوع حوادث و با رویکردی دوگانه به تبیین عقلی رویدادها و مداخله بینش انتقادی در تحلیل حوادث درعین تبعیت از رویه سنتی تاریخ‌نگاری توصیفی- خبری، آثار خود را تألیف کرده است. آثار وی هم در بردارنده خردگرایی‌اند و هم شامل نگاه جبرگرایانه. او در تحلیل رویدادهای تاریخی به حاکمیت اراده باور داشته و درعین حال، به نقش تدبیر انسان نیز معتقد بوده است؛ ولی در نهایت، بیشتر مورخی مشیت‌گراست تا عقل‌گرا؛ بنابراین، وی درعین حال، به تأثیر از فضای تربیتی، جهان‌بینی و نوع نگاهش به تاریخ، وجه‌ای کاربردی، علمی و مستقل برای تاریخ، قائل بوده و این علم را تبیین جزئی پدیده‌های زندگی بشری می‌دانسته است که آگاهی از آن به‌ویژه برای حکام، ضروری بوده است؛ بنابراین، نظام فکری حاکم بر آثار مستوفی، ترکیبی از عقل‌باوری و مشیت‌گرایی سنتی بوده و او به تأثیر از این رویکرد، تاریخ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، جغرافیایی و مذهبی ایران از گذشته تا عصر خود را تحلیل کرده است.

منابع

- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶). *اندیشه تاریخ‌نگاری در عصر صفوی*. تهران: امیرکبیر.
- آقاجری، هاشم و احمد فضلی (۱۳۸۸). «بازیابی مفهوم ایران‌زمین در آرا و آثار حمدالله مستوفی». *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. دوره ۱۳. ش ۱. صص ۱-۲۸.
- آئینه‌وند، صادق (۱۳۷۷). *علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی*. ج ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن بلخی (۱۳۵۸). *فارسنامه*. تصحیح گای لسترنج و رینولد نیکلسون. تهران: اساطیر.
- اشپولر، برتولد (۱۳۸۸). *تاریخ‌نگاری در ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: گستره.

- اشراقی، احسان (۱۳۸۶). «احوال و آثار مستوفی». **مجموعه مقالات بزرگداشت حمدالله مستوفی**. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تاکستان. صص ۳۶۴-۳۶۹.
- اقبال، عباس (۱۳۸۴). **تاریخ مغول از چنگیز تا تیموری**. تهران: امیرکبیر.
- براون، ادوارد (۱۳۳۹). **تاریخ ادبیات ایران: از سده‌ی تا جامی**. ج ۳. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: ابن‌سینا.
- برگل، یو.ا. (۱۳۶۲). **ادبیات فارسی بر مبنای تألیف آمبروز استوری**. ج ۲. ترجمه یحیی پورآرین، سیروس ایزدی و کریم کشاورز. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- جوینی، علاءالدین عطاءالملک (۱۳۷۰). **تاریخ جهان‌گشا**. ج ۱. به‌سعی جلال‌الدین طهرانی. تهران: مطبوعه مجلس.
- _____ (۱۳۷۰). **تاریخ جهان‌گشا**. ج ۱. به‌اهتمام علامه محمد قزوینی. تهران: ارغوان.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۰). «اندیشه مشیت الهی در تاریخ‌نگاری اسلامی». **تاریخ اسلام**. س ۲. ش ۵. صص ۱۳۳-۱۶۶.
- حمیدی، جعفر (۱۳۷۲). **تاریخ و تاریخ‌نگاران**. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- رایبسون، چیس. اف. (۱۳۸۹). **تاریخ‌نگاری اسلامی**. ترجمه مصطفی سبحانی. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- راشکی علی‌آبادی، جواد و جواد عباسی (۱۳۹۳). «همایون‌نامه: تاریخ منظوم زجاجی». **جستارهای ادبی**. س ۵. ش ۱۸۷. صص ۳۹-۵۸.
- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۵۳). **آیین‌های کشورداری در عهد خواجه رشیدالدین فضل‌الله**. تهران: توس.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵). **تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام**. ج ۱. ترجمه اسدالله آزاد. مشهد: آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۹۶۳). **علم التاریخ عند المسلمین**. ترجمه علی صالح احمد. بغداد: مکتب المثنی.

- ریپکا، یان (۱۳۸۹). «علوم دقیقه در ایران عهد سلجوقی و مغول». در: جی. آ. بویل. **تاریخ ایران کمبریج**. ج ۵. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۵). **روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی**. ج ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سودآور، ابوالعلا (۱۳۷۴). «شاهنامه و ظفرنامه مستوفی». **ایران‌شناسی**، س ۷. ش ۴. صص ۶۱-۷۵۲.
- شکوری، ابوالفضل (۱۳۸۰). **درآمدی بر تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری مسلمانان**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۲). **دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران**. تهران: اختران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۱). **شاهنامه**. ج ۱. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: علمی.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۵۸). **مسائل عصر ایلخانان**. تهران: تاریخ و فرهنگ ایران.
- مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۶۲ الف). **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۲ ب). **نزّهة القلوب**. به تصحیح گالی لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- _____ (۱۳۷۷). **ظفرنامه به انضمام شاهنامه**. ج ۱. نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار. تهران: نشر دانشگاهی.
- _____ (۱۳۸۰ الف). **ظفرنامه**. ج ۱. با مقدمه و تصحیح مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰ ب). **ظفرنامه**. ج ۲. با مقدمه و توضیح پروین باقری اهرنجانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۸ الف). **ظفرنامه**. ج ۱۰. با مقدمه و تصحیح منصوره شریف‌زاده، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۸ ب). **نزّهة القلوب**. تصحیح محمد دبیرسیاقی. قزوین: حدیث امروز.

- _____ (۱۳۸۹). **ظفرنامه**. ج. ۷. با مقدمه و تصحیح فاطمه علاقه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مفتخری، حسین (۱۳۷۸). «پارادایم‌های روش‌شناختی مؤثر بر پژوهش‌های تاریخی». **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**. س ۱۲. ش ۱۲۲. صص ۴-۱۳.
- _____ (۱۳۹۰). **مبانی علم تاریخ**. تهران: سمت.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱). **تاریخ‌نگاری فارسی**. ترجمه محمد دهقانی. تهران: ماهی.
- همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۹۲). **جامع‌التواریخ**. ج ۱. به تصحیح محمد روشن. تهران: میراث مکتوب.
- Melville, C. (1998). *Hamd-Allah Mustawfi's Zafarnamah and the Historiography of the Late Ilkhanid Period*. Iran and Iranian Studies: Essays in Honor of Iraj Afshar. PP1-12.
- Wing, Patrick (2008). *The Jalayierids and Dynastic Formation in the Mongol Ilkhanate*. Vol1. PH.D. Desertation. Department on Near-Eastern Languages and Civilization. The University of Chicago, Illinois.